

عنوان مقاله:

بررسی مفهوم ابرروح در آثار امرسون و مولانا جلال الدین بلخی

محل انتشار:

نخستین همایش ملی تحقیقات ادبی با رویکرد مطالعات تطبیقی (سال: 1397)

تعداد صفحات اصل مقاله: 21

نویسندگان:

ژاله عرفانی نمین - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه محقق اردبیلی

حسین نوین - دانشیار دانشگاه محقق اردبیلی، استاد راهنما

علی آرین - استاد یار دانشگاه شهیدمدنی آذربایجان، تبریز، استاد مشاور

عسگر صلاحی - استاد یار دانشگاه محقق اردبیلی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی

خلاصه مقاله:

ذات یگانه، کامل، آگاه و بی کرانی در پس همه پدیده های جهان است. این سوی هستی، جهان محدود و پر از تضاد و تغییر، و آن سوی، بی کرانگی و روح جهان (ابرروح) است. امرسون و مولانا در شناخت خود از هستی، حقیقت و انسان با یکدیگر اشتراکاتی دارند و از مفاهیم و بن مایه های عرفانی همسو بهره مند شده اند. این همسویی ها می تواند حاصل نوعی وحدت در نظام فکری انسان ها در اندیشه های اشراقی، یا نتیجه ی گرته برداری از آرای متفکران شرق به خصوص عارفان شاعر ایران، چون حافظ و مولوی از سوی امرسون باشد؛ زیرا امرسون در نوشته ها و خطابه هایش بارها اقرار کرده است که آثار آنها را خوانده و بهره مند شده است. با اینکه در پیمودن مسیر تحول و رهایی انسان، نگرش و معرفت شناختی مفاهیم تعالی گرایانه در حوزه ی اندیشه ی آنها همسانی و همسویی دیده می شود و علی رغم هستی شناسی مشترک در چینش و حاصل آن معرفت، تفاوت هایی دیده می شود که باید به نتایج ناهمگون آنها نیز اشاره نمود. در این مورد از معرفت شناسی مولانا باید برای عشق سهم فراوانی قایل باشیم عشق موجب اتحاد است. از نظر مولانا این بیکران مطلق (خدا) از عالم آفرینش متمایز است و ازلی و ابدی است؛ قبل از آفرینش بوده و پس از آن نیز خواهد بود؛ اما از نظر امرسون خدا و هستی از یکدیگر جدا نیستند. خدا، یعنی روح جهان، در طبیعت جاری است و بیرون از طبیعت نیست. طبیعت، بنای فلسفه ی امرسون است. از نظر او خدا بدون طبیعت و طبیعت بدون خدا نیست.

کلمات کلیدی:

ابرروح - امرسون - مولانا

لینک ثابت مقاله در پایگاه سیویلیکا:

<https://civilica.com/doc/902112>

